

اندیشه دیدار او

مولانا جلال‌الدین بلخی از عرفا و سالکان راستین حضرت دوست است که قشر ماده و حجاب ظلمت را درنوردیده و با دیده باطن به اعماق معنویت اسلامی نگریسته است.



مولانا جلال‌الدین بلخی از عرفا و سالکان راستین حضرت دوست است که قشر ماده و حجاب ظلمت را درنوردیده و با دیده باطن به اعماق معنویت اسلامی نگریسته است. او با دیدی فراخ و فکری آزاد به جهان هستی نگریسته و خود را در بند اوهام و چارچوب‌های خنک زمینی مقید نساخته است.

مرغ جان مولوی که چند روزی در عالم خاک زندانی قفس تن بود چنان هوای وطن ملکوتی خویش داشت که کمتر نگاهی به دنیا و مافیها نموده است؛ از این روست که آثار ماندگار وی، خواننده را بعد از گذشت قرن‌ها باز در همان حال و هوای زیبای گسستگی از قید مادی و پیوستگی به غیب قرار می‌دهد چه خود مولانا نیز اشارتی به این مضمون دارد:

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

یعنی شعر مولانا نیز امری است که از تابش خورشید معرفت بر وجود پاکش سرچشمه گرفته و کلماتی که بر زبان می‌راند غلیان روحی وی است که در این قالب عرضه می‌کند:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست

شرح آن یاری که او را یار نیست

اندیشه باطن بین مولانا باعث شده تا همه چیز را از ورای ظاهر مادی و قشر سطحی آن بنگرد و این امر نظر به این حدیث شریف نبوی(ص) است که در مقام دعا بر درگاه خالق یکتا می‌فرمایند: [#171;ارنا الاشياء كما هي](#); یعنی پروردگارا نشان ده اشیاء و موجودات را به من همان طور که هستند (یعنی حقیقت آنها را).

این دیدگاه مولانا باعث شده مثنوی معنوی وی سرشار از معارف الهی و مبانی معرفتی باشد و ژرفای آن هر خواننده‌ای را مبهوت و حیران سازد که چه اندازه وجود انسانی توانسته در مفاهیم الهی غرقه گشته و معانی الهی را در کوتاه‌ترین عبارات بیان کند:

ای برادر قصه چون پیمانه است

معنی اندر وی به سان دانه است

دانه معنی بگیرد مرد عقل

ننگرد پیمانه را چون گشت زفت

نیز بر همین وجه است استفاده مولوی از آیات قرآنی و احادیث نبوی(ص) که از صورت ظاهری مفهوم باطنی را انتزاع نموده و در قالب داستان یا مثل بیان کرده است.

برگزیدن قالب داستانی و استفاده از تمثیل نیز در آثار این عارف جلیل‌القدر قابل توجه است چه این سیاق در بیان معارف حکمی و غوامض عرفانی از دیرباز مورد استفاده حکمای این سرزمین بوده و ادبیات داستانی - عرفانی ما از گذشته بر همین نهج شکل گرفته تا بیان معانی و فهم آن آسان تر گشته و نیاز به به کارگیری الفاظ سخت و کلمات دشوار در آن نباشد و همچنین در این گونه ادبیات، معانی در هاله‌ای از داستان پیچیده می‌شده تا اهل معنی آن را انتزاع نمایند و به کار گیرند نه همه کس. از این رو داستان‌های مثنوی نیز با همین رویکرد طرح شده و غایت داستان همچنان که در این اثر شریف قابل ملاحظه است با پندی حکیمانه و بیان مفهومی رندانه از کل ماجرای مطرح شده پایانی می‌پذیرد و گاه می‌شود بعد از نقل داستانی، مولوی مفهومی را از آن انتزاع می‌نماید که خواننده را بس شگفت زده کرده و نگاه مولانا را این گونه به قضیه می‌ستاید.

اما نگاه عرفانی مولوی نیز که در آثار وی موج می زند روح بلند و جان شوریده او را می نمایاند، جلال الدین بلخی که در کتاب و دفتر و درس و تحصیل به سلوک علمی می پرداخت ناگاه با شعله ای که از آتش شمس تبریزی در دامش گرفت همه را بسوخت و پروانه وار گرد شمع شمس تبریزی گردید تا به قول خودش:

خام بودم پخته شدم سوختم

این ارادت و محبت در سراسر آثار مولانا متجلی است و هرکجا که توانسته از شمس یاد نموده است چه در وسط سرایش داستانی یا در هر حال دیگر، چنانکه در مثنوی در حین سرایش یک داستان ناگاه مرغ شوریده جان وی یاد محبوب می نماید اما عنان به دست می گیرد و می گوید:

فتنه و آشوب و خونریزی مجو

بیش از این از شمس تبریزی مگو

این عشق و جذب و شور مولاناست که وی را جاودانه نموده و حقیقت جویی و خدایویی اوست که تفکرش را آسمانی کرده تا هر که ذره ای از حقیقت معنوی و وطن ملکوتش یاد است با وی هم آواز گشته نی وار ناله جدایی و فراق از نیستان وصال سر دهد، آن ناله ای که گوش نامحرمان هرگز آن را نخواهد شنید و محرمان آن را با جان دل احساس خواهند نمود، زیرا:

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست

جنس خود را همچو کاه کهرباست

امیر هاشم پور/ جام جم